

پارت 16 استاد خلافتار

مکالمه ی آرش که تموم شد موبایلش و به طرفی پرت کرد و کلافه و گفت

...آخر از دست این پسر میمیرم من_

نگران گفتم

چی شده آرمین؟_

در کمدش و باز کرد، پیراهنی در آورد و گفت

!احمق خودش و خفه کرده با مشروب_

بلند شدم و گفتم

منم میام_

با جدیت گفت

.لازم نکرده بشین سر جات_

بی اعتنا دنبال شلوار جینم گشتم و گفتم

میام آرش منم نگرانشم_

با سرزنش نگاهم کرد و گفت

شد یه بار یه چیزی بگم و بگی باشه_

دو دقیقه ای حاضر شدم و گفتم

.کی بود بله رو سر سفره ی عقد داد؟من آمادم بریم_

.چپ چپ نگاهم کرد و دست سالمم و گرفت و دنبال خودش کشوند

* * * * *

نگران نگاهش کردم.وضعیتش از اونی هم که فکر میکردم بدتر بود

.برای بار پنجم توی این ده دقیقه تمام محتویات معده شو توی سطل بالا آورد

آرش با خشم گفت

...به اندازه ی ظرفیت میخوردی احمق... حال و روزش و نگاه...پوکوندی خودتو_

آرمین در حالی که لباس زنونه ای رو توی دست داشت،کشدار و هذیون وار گفت

... تو چه میفهمی... دست زنت و گرفتی پیشته چه میفهمی من _

نتونست حرفش و ادامه بده، دلم سوخت... تا حالا آرمین و با این شکل ندیده بودم. سسکه ای کرد و گفت

... مٹ سگ میخواستمش و بهش شک کردم. به گلم شک کردم من قاتلم، قاتل زنم، قاتل بچم _

چشمام گرد شد و گفتم

مگه بچه داشتی؟ _

آرش نگاه تندى بهم انداخت که خفه خون گرفتم

آرمین لباس و روی صورتش انداخت و چند تا نفس عمیق کشید و جنون وار داد رد

... لعنتی بوش رفته، رفت... بوی تنشم رفت... خودشم رفت _

آرش لباس و از صورتش کنار زد و گفت

... پاشو پسر تا تو یه دوش نگیری حالت جا نمیداد پاشو _

داشت آرمین و بلند می کرد که صدای بسته شدن در حیاط و پارک شدن ماشینی او مد

سریع به سمت پنجره رفتم و از لای پرده نگاه کردم و با دیدن امیر کیان در حالی که سیگاری کنج لبش بود و با تلفن حرف می زد خشکم زد

آرش با جدیت پرسید

کیه؟ _

ترسیده پرده رو انداختم و گفتم

... بدبخت شدم! کیانه _

چنان اخم در هم کشید که یه لحظه شک کردم حرف بدی زده باشم

با لحن تندى گفت

بهت گفت اسمش و تو دهنهت نچرخون... لازم نیست بترسی، تو دیگه زن منی کور خوندى اگه فکر _

کردی بعد عقلم می دارم دور اون یارو بپلکی

ناباور گفتم

چی میگی آرش؟ من باید قائم بشم اگه منو با تو ببینه همه چی خراب میشه _

خواستم برم که بازوم و گرفتم و کنار گوشم خشن و محکم گفت

اون حرومی که سهله، کل دنیا تو رو با من میبینن لیلی اینو تو کله ی پوکت فرو کن _

ترسیده نگاهش کردم. زده بود به سرش؟ این همه تلاش کردیم که الان... نمیشد، خواهرم و فدای غیرت
بیخودی آرش نمی‌کردم

: دستم و از دستش کشیدم و تند بیرون رفتم صدای عصبی از پشت سرم اومد
روی سگم و بالا نیار بیا اینجا_

اعتنایی نکردم و خواستم از پله ها برم پایین که در خونه باز شد و کیان اومد داخل. همچنان داشت با
تلفن حرف می‌زد. نگاهی به اطراف انداختم و سریع توی یکی از اتاقا پریدم

: صدای قدمای محکم کیان و شنیدم که از پله ها بالا اومد و بعد صدای خشک و محکم خودشو
من اون دختر و تا فردا صبح میخوام ماکان زیر سنگم رفته بود پیداش کن... من هیچ وقت طعمه مو _
از دست نمیدم

قلبم تند می‌کوبید. منظورش من بودم؟
خندید و گفت

پس دندان تیز کرده بودی برایش پدرسگ... البته یه حسی بهم میگه جای دوری نیست، همین _
... نزدیکاست، خیلی نزدیک

. ترسیده یک قدم عقب رفتم که نمیدونم پام به چی گیر کرد و صدا داد

چشمم و بستم. صدای خنده ی کیان اومد و گفت

. حواست به اوضاع باشه، من حالا حالاها اینجا سرگرمم_

نگاهی دور تا دور اتاق تاریک انداختم و دنبال جایی برای قائم شدن بودم که در اتاق باز شد و با نوری
که از بیرون اومد چشم تو چشم امیر شدم

. خشکم زد. برعکس من اون خیلی خونسرد لبخند کجی زد و چراغ و روشن کرد

اومد داخل و درو بست و با کلید روی در قفلش کرد و با خنده ی بدجنسی گفت

اینجا بودی خانوم پلیسه همه جا رو دنبال گشتم؟_

. نفسم بند اومد.. میدونست، می دونست... اون عوضی همه چیو میدونست

یک قدم جلو اومد و با زیرکی گفت

. نگفته بودی چشمات آبی دریاییه. البته باید حدس می‌زدم به خواهرت رفته باشی_

مثل یه چوب خشک ایستاده بودم. روبه روم ایستاد و با همون لبخندش گفت
وقتی تعجب میکنی خوشگل تر میشی عروسکم_

دقیقا روبه روم ایستاد هیکلش انقدر بزرگ بود که آدم در مقابلش احساس ضعف می‌کرد
نفس عمیقی کشید و گفت

از روز اول برام سؤال بود، یه دختر فقیر و بی کس چطور میتونه چنین عطر گرون قیمتی بزنه؟_
...ازش ترسیدم، از زیرکیش، از چشماش

یک قدم عقب رفتم که جلو اومد و متفکر گفت

گفتم شاید از کسی هدیه گرفتی ولی دیدم نه، هیکلتم یه جور ی ساختی که از صد فرسخی داد میزنه _
کلی پول خرج این هیکل کردی

زبون باز کردم و گفتم

داری اشتباه میکنی_

یک تای ابروش بالا پرید و گفت

من هیچ وقت اشتباه نمیکنم و تو اینو نمیدونستی و برام نقشه ریختی خانوم پلیس_

زبونم عین چوب خشک شده بود. با لذت نگاهم کرد و از توی جیبش جعبه ی گرون قیمت سیگارش رو
در آورد

سیگاری کنج لبش گذاشت و با فندک تلاش آتیشش زد

پک عمیقی به سیگار زد. دودش و درست توی صورتم بیرون داد و گفت

تو نفهمیدی که من شکارچیم، یه شکارچی بی گذار تیر پرت نمیکنه لایلا خانوم، اوه ببخشید لیلی_

و باز خندید و جلو اومد و گفت

...پلیس وظیفه شناسی بودی_

سرش و نزدیک آورد و کنار گوشم پچ زد

اما حیف توی فالت یه استاد خلافکار افتاده که بد از بازی دزد و پلیس باهات لذت میبره_

چسبیدم به دیوار. اون از اول می‌دونست، از همون اولش همه چیو می‌دونست

سینه به سینه م ایستاد و گفت

خودتو خسته کردی خانوم پلیسه، از اول میومدی از خودم سراغ لاله رو می گرفتی باهم کنار میومدیم_

باختم، همه چیو باختم و نالیدم

کجاست لاله؟_

ابرو بالا انداخت و گفت

جاش امنه_

با نفرت نگاهش کردم و گفتم

بگو عوضی. بگو خدا لعنتت کنه بگو خواهرم کجاست فروختیش؟ چه بلایی سرش آوردی؟_

لبخند محوی زد و گفت

زیاد اذیتش نکردم نگران نباش_

این بار من جلوش قد علم کردم و با جدیت و جسورانه گفتم

... بگو کجاست و گرنه_

وسط حرفم پرید

و گرنه دستگیرم میکنی خانوم پلیسه؟ مدرکی داری ازم؟ گنده تر از تو هم نتونستن جوجه ی بغلی_

از خشم به نفس نفس افتادم

!تازه دستگیرم بکنی هیچ وقت به خواهرت نمیرسی تنها کسی که جاش و میدونه منم_

نالیدم

چی ازم میخوای؟_

نگاهش و یک دور روی تنم چرخوند و گفت

خواسته م بهت گفتم قبلا! مال من بشی_

اخم در هم کردم و گفتم

من شوهر دارم عوضی اون قدر پست نیستم که به شوهرم خیانت کنم_

اسم توی شناسنامه ت برات مهم نیست خودت مهمی واسم. حالا انتخاب با خودته! لاله یا شوهرت_

درمونده شدم. خدایا یه راهی پیش پام بذار

سرش و جلو آورد و کنار گوشم پیچ زد

فقط عجله کن، فکر کنم خواهرت به کمک احتیاج داره _

زمین زیر پام خالی شد و با صدای لرزونی گفتم

چی کار کردی باهاش؟ _

خواست حرفی بزنه که صدای عربده ی آرمین توی کل خونه پیچید

نگران خواستم برم که بازوم و گرفت و گفت

جای تو باشم حرفی از قول و قرارامون به اون بچه سوسول چی بود اسمش؟ آها آرش نمیزنم _

غریدم

ازم میخوای یه عوضی مثل خودت باشم؟ نمیشم. نیستم من عوضی نیستم به شوهرم خیانت نمیکنم _

حرفم و زدم و خواستم برم که صداش میخکوبم کرد

پس کی *** اون پسر مزه برات بیشتره که خواهرت برات بی اهمیته، اوکی من فکر کردم مهمه _
واست خواستم کمکت کنم حالا که نمیخوای اجباری نیست منم قول نمیدم خواهرت از زیر دستم زنده
بیرون بیاد.

لبم و محکم گاز گرفتم. باز عربده ی آرمین چهار ستون خونه رو لرزوند

از اتاق بیرون اومدم و لحظه ی آخر صداش و شنیدم

زیاد وقت نداری خانوم پلیسه _

به اتاق آرمین رفتم و آرش و دیدم که سعی داشت مهارش کنه اما آرمین با فریاد تمام وسایل و
مینداخت زمین و عربده میزد

گه خوردی رفتی، بی من رفتی... غلط کردی خواستی مجازاتم کنی. من خر بودم نفهمیدم تا چه حد _
میخوامت تو که آدم بودی چرا رفتی؟ تو که انقدر ادعا داشتی غلط کردی رفتی

آرش از پشت دستاش و گرفت و گفت

آروم بگیر پسر _

حضور کسی رو درست پشت سرم حس کردم. آرمین با داد و بیداد خواست خودش رو از دست آرش
خلاص کنه اما آرش بغلش کرد

کیان از پشت چسبید بهم و کنار گوشم گفت

شوهرت مهم نی واسم، مال من شو بهتر از اون ارض **ات میکنم. بیهوش میشی تو بغلم _

نفسم بالا نمیومد و چشمم به آرمین بود که توی بغل آرش شونه هاش می لرزید